

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».[1]

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاجْلُ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».[2]

«اللَّهُمَّ وَانْطِقْنِي بِالْهُدَى وَالْهَمْنِي التَّقْوَى».[3]

مقدمه

هدیه به پیشگاه سراسر نور و رحمت حضرت صدرالخلائق و خیرالمرسلین، صلی الله علیه و آله و اهل بیت مکرم ایشان، علی الخصوص حضرت صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین علیهما افضل صلوات المصلین صلواتی بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

عرض ادب، ارادت، خاکساری، التجاء، استغاثه، عرض تسلیت به محضر با عظمت حضرت بقیة الله الاعظم، روحی و ارواحنا من سواه فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف صلوات دیگرى محبت کنيد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

تبیین بحث

یکی از موضوعاتی که به فهم بخشی از آیات قرآن کمک می‌کند و نیز بخشی از حقایق فاطمیه را توصیف می‌کند، هم بعضی از رفتارها و سؤالات راجع به امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره سلام الله علیهما را پاسخ می‌دهد و همچنین در زندگی ما بشدت مؤثر است، موضوعی است که بنده نام آن را «الهیات شکست» گذاشته‌ام.

این موضوع را در مجلسی در فاطمیه اول عرض کرده‌ام، اما با بعضی از دوستان مشورت کردم، بخاطر اهمیت آن تصمیم بر این شد که قسمتی از آن را در فاطمیه دوم نیز عرض کنم. اما این بحث مفصل‌تر از چهار یا پنج جلسه است.

حال، چرا موضوع «الهیات شکست» است؟ چون ما به طور دائم این شکست و پیروزی را در زندگی خود تجربه می‌کنیم، لذا از جهت فکری بسیار مهم است که نگاه ما باید چگونه باشد. به عبارت دیگر؛

آیا مؤمنان شکست نمی‌خورند؟

انسان در بدو امر خیال می‌کند که مؤمن نباید شکست بخورد.

این جمله هم غلط است و هم درست. جهت غلط آن را جلوتر عرض خواهیم کرد.

جهت درست آن این است که می‌گوییم ما آیاتی داریم که از آن‌ها می‌فهمیم مؤمن نباید شکست بخورد؛

مثلاً آیهی «**إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ**»، [4] اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند. یعنی اگر شما پای

کار باشید، نصرت الهی شامل حال شماست. این به چه معناست؟ یعنی «**إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ**»، [5]

اگر خدا شما را یاری کند، دیگر شکست نمی‌خورید.

خداوند می‌فرماید؛ من این‌گونه نوشته‌ام، یعنی این تغییر نمی‌کند که «لَا غَلْبَنَ أَنَا وَرُسُلِي»، [6] قطعاً من و پیامبرانم غالب خواهیم شد؛ «إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»، [7] یعنی لشکر ما حتماً پیروز است.

خدایا! آیا در احد لشکر شما نبود که شکست خورد؟ آیا انبیائی که کشته شدند، از زمره لشکریان تو نبودند؟ حضرت عباس علیه السلام که در کربلا نتوانستند آب بیاوردند، آیا ایشان سرباز شما نبودند؟ همینطور که می‌بینید این بحث جهات بسیار حساسی دارد.

دیده‌اید گاهی بعضی از افرادی که نا آشنا هستند، می‌گویند آقا فاطمیه و این مباحث برای هزار سال پیش است، پس آن را مایه‌ی درگیری نکنید، این‌ها مباحثی است که زمان آن گذشته است و ظالم و مظلوم هم از دنیا رفته‌اند...

خیر! اینطور نیست، یکی از آن‌ها همین است...

ان‌شاءالله در ادامه محضر شما عرض خواهیم کرد که اگر کسی پیرو فکر سقیفه باشد، یک سری آیات را به‌گونه‌ای می‌فهمد، و اگر پیرو سقیفه نباشد، آن آیات را بگونه‌ای دیگر خواهد فهمید. یعنی این فکر حثّی در فهم آیات قرآن اثر دارد.

شاید برای شما باورنکردنی باشد که صد مفسر باتجربه که سی سال درس خوانده‌اند، کتاب تفسیر نوشته‌اند اما خروجی فکرشان همان فکر یزید است! و عده‌ای هم هستند که خروجی فکرشان، خروجی فکر زینب کبری سلام الله علیها است.

لذا این موضوع اصلاً تمام نشده است، چون این فهم مختص ماست، قرآن که زمان ندارد. بحث این است که این آیات چگونه معنا شوند، این آیات، شیوه‌ی زندگی ما، نحوه‌ی نگاه ما، مدل فکر و اعتقاد ما هستند؛ این موضوع زمان‌بردار نیست.

خدای متعال در بعضی آیات می‌فرماید «یاری و نصرت من، دائماً شامل حال مؤمنین است»، «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا»، [8] ترجمه‌ی آن در فارسی، یعنی من دائماً و آن به آن، رسولان خود و مؤمنان را یاری می‌کنم.

سپس شما می بینید، در بعضی مواقع پیامبر صلوات الله علیه و آله شکست خورده اند، امیرالمؤمنین علیه السلام شکست خورده اند، حضرت عباس علیه السلام، سیدالشهدا علیه السلام در جنگ کربلا شکست خورده اند.

حتی در جایی که پیروز شده اند، مثلاً در جنگ خندق، در همان ابتدا ضربه ای به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام اصابت کرد و فرق حضرت شکافت، محاسن ایشان غرق به خون شد؛ بعد از آن بود که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه «عمرو بن عبدود» را زدند. این به مناسبت که حضرت هم ضربه خوردند... امیرالمؤمنین علیه السلام در اُحد شصت ضربه شمشیر خوردند.

از ضربات مقطعی بگیرید تا شکست در بعضی جنگ ها، مانند صفین.

یا انبیای گذشته که «يَقْتُلُونَ النَّبِيْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» [9] پیامبران را کشتند... حضرت یحیی، پدر ایشان حضرت زکریا علیهما السلام، پس این دو نبی چه شدند؟ !

اگر کسی گیج باشد می گوید: «حرف قرآن تناقض دارد»؛ ابتدا می گوید یاری می کند جای دیگر می گوید انبیاء علیهم السلام کشته شدند!

پس معنای دیگری دارد، باید دقیق شد.

حال این موضوع چه ربطی به بحث ما دارد؟

ابتدا یک جمله عرض می کنم که بعداً لازم به تکرار آن نباشد: در یاد دارید که عرض کردم اینکه می گویند، «مؤمن شکست نمی خورد»، از جهتی غلط است و از جهتی درست؛ ابتدا جهت درست را بگویم.

اکنون این مثال به ذهن بنده آمد، اما می شود مثال های بیشتری هم زد.

شکست مقطعی مهم نیست پایان امر را ببین

در مسابقات لیگ فوتبال هر تیم حدود سی بازی دارد، حالا نمی دانم دقیق چقدر درست است. هر بازی با کم و زیاد آن حدود نود دقیقه است.

اگر مثلاً شما در دقیقه‌ی هشتم بازی پنجم یک گل بخورید، یعنی همه چیز تمام شد؟ یا اگر یک گل بزنید، یعنی دیگر قهرمان شده‌اید؟ قطعاً این گونه نیست.

پیروزی و شکست، قهرمانی لیگ یا سقوط از لیگ به یک سطح پایین‌تر، در پایان کار معلوم می‌شود، نه با یک دقیقه‌ی یک بازی!

عملاً امروز برای ما پیروزی و شکست معنا ندارد، چون قبل از این دنیا، در رحم مادر بودیم، بعد به این دنیا آمدیم، سپس برزخ می‌رویم. مرگ یعنی منتقل می‌شود... بعد قیامت می‌رویم، بعد از آن، ان شاء الله به بهشت برویم و به جهنم نرویم. آن گاه باید دید در پایان چه می‌شود!

اگر قرار باشد مؤمن در آن پایان شکست بخورد، که این دین کارایی ندارد! چون انسان دیندار شده است که در نهایت کار شکست نخورد.

ولی اگر قرار باشد مؤمن دینداری کند و آخر کار شکست بخورد، این دین به درد نمی‌خورد، لذا به این معنا مؤمن شکست نمی‌خورد.

اما تیم قهرمان یک گل خورده است، در این بازی باخت است، اما بعداً قهرمان شده است! شما سریال‌هایی را دیده‌اید که به عنوان مثال هفت فصل دارد، فصل سوم سریال کذا، پایان فیلمنامه معلوم نیست.

بسیاری از مواقع ما گرفتار این بخش هستیم که گیر می‌کنیم.

مثلاً بیماری یا حاجتی یا بدهی یا خواسته‌ای داریم، مدام بهم می‌ریزم.

روشن است که این قسمت یک بخش از کل است؛ چرا بهم می‌ریزید؟ چه کسی به شما چنین وعده‌ای داده که هیچ‌یک از دقایق این سی تا نود دقیقه، هیچ اتفاقی نیفتد؟ چه کسی چنین گارانتی‌ای کرده است؟ در ادامه خواهیم گفت که اصلاً شما باید در برخی جاها شکست بخورید، اصلاً خدا می‌فرماید: من کاری کرده‌ام که شکست بخورید.

این بحث به موضوع حضرت زهرا و حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام برمی‌گردد، چه اتفاقی رخ داد که به ظاهر همه‌ی تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خورد؟ در این جا منظور از شکست، شکست مقطعی است؛ در آن مقطع. وگرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بسیاری از اهدافشان رسیدند، اگر کسی خواهان حق باشد، تا هزار و چهارصد سال بعد، هنوز به حق می‌رسد... پس پیامبر به اهدافشان رسیده است؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هم می‌دانست که قرار نیست...

در این دنیا چنین چیزی وجود ندارد که به چیزی برسیم که بهره‌وری صد درصدی بدون پرت باشد. هنوز ماشینی با بهره‌وری صد درصد تولید نشده است. آن فضای آزمایشگاهی که در فیزیک می‌گویند، «فشار فلان است»، «شتاب گرانش را ده در نظر بگیرید»، این‌ها تخیلی است.

در عالم واقع هوا اصطکاک دارد، ولی در آزمایشگاه فرض بر این است که اصطکاک هوا را در نظر نگیرند. در عالم واقع، باخت داریم، سوخت داریم، (منظور بنده در مقطع‌هاست)، شما مثال بازی را در نظر بگیرید، در بعضی از دقایق بازی گل می‌خورید؛ بلکه حتی بعضی مواقع می‌فرماید: اگر این گل را نمی‌خوردی، رشد نمی‌کردی!

دوباره به بحث برگردیم: آیا مؤمن شکست می‌خورد؟ اگر منظور آن نهایت کار است، خیر، مؤمن شکست نمی‌خورد؛ اما اگر منظور مقطعی است، تا دل‌تان بخواهد، مؤمن شکست می‌خورد. در برخی آیات خدا می‌فرماید: تو چه خطا کرده بودی چه خطاکار نبودی، در هر دو حالت، من خواستم شکست بخوری؛ آیه مربوط به این موضوع را برای شما خواهم خواند.

می‌فرماید: شما در جنگ بدر قدرتی نداشتید، لذا خواستم پیروز شوید. در جنگ اُحد خواستم شکست
بخورید؛ که بعداً توضیح خواهم داد...

آدمی که قانون زیاد دارد

اینکه آیا مؤمن شکست می خورد؟ بله، شکست می خورد؛ منتها خدایی که ما را خلق کرده است و ما را به این دنیا آورده است، برای رشد ما چنین می کند. اگر این را ندانم... این اتفاق پر تکرار است... مثلاً شخصی بسیار اهل هیئت بود، آن قدر بچه هیئتی محسوب می شد که وقتی می خواست عروسی بگیرد، اما دو خانواده را خسته کرده بود!

می گفتند عروسی را سه شنبه بگیریم؟ می گفت: به طور هفتگی مسجد گیاهی هست. آیا چهارشنبه بگیریم؟ نه، بیت الزهرا می روم. پنج شنبه بگیریم؟ جمعه بگیریم؟ نه، ندبه فلان... آدم هایی که زیاد قانون دارند، به درد رفاقت، همسری، همراهی نمی خورند. هر کاری دارید برای خودتان دارید!

آدمی که زیاد قانون دارد و همه باید قوانین او را رعایت کنند، مناسب رفاقت، همسری و همراهی نیست. من اگر بدانم کسی زیادی قانون دارد و بفهمم خواستگاری کسی رفته است، به خانواده ی طرف روبرو خواهم گفت که فرزندان را بدبخت نکنید!

این موضوع هم منطق دینی دارد؛ منطق دینی می گوید: ای شوهر! وقتی زن و بچه را به رستوران بردی، بگو: چه چیز میل دارید؟ نگوید: نه، من می خواهم...! چون این غذا خوب است؛ تو چکار داری؟! اصلاً رستوران نبر.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ» [10] مؤمن به میل خانواده خود غذا می خورد؛ اما منافق اینطور نیست، خانواده ی خود را مجبور می کند به میل خود او غذا بخورند. اگر مؤمن ایمان حقیقی داشته باشد، در مواردی غیر از واجب و حرامی که خدا دستور داده است، به کسی زور نمی گفت.

آقایی بود که کالباس دوست نداشت...

البته واضح است که کالباس چیز خوبی هم نیست. فکر نمی‌کنم کسی باشد، درباره‌ی فواید کالباس کنار

عسل بگوید، اما وقتی او می‌فهمد کسی کالباس خورده است گویی شراب خورده است!

آیا خدا آن را حرام کرده است! این را حرام نکرده است؛ پس تو چرا با این یکی هم مانند حرام برخورد

می‌کنی؟ به تو چه ربطی دارد؟

«می‌دانی که ما فلان از طب هستیم؟» رها کنید، شما حرفتان را بزنید...

قرآن این همه کار خوب و بد فرموده است، اما فشار نیاورده است. خدای متعال فرموده است «قُلْ هَذِهِ

سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» [11] این راه است؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا

كَفُورًا» [12]... اجازه بدهید خود او انتخاب کند، تو چکار داری؟!

آدم‌هایی که قانون زیاد دارند، مناسبِ همراهی، همسفری، اردو رفتن، ازدواج نیستند، مناسب شراکت

نیستند. مؤمن باید به گونه‌ای باشد تا مردم در کنار او احساس شیرینی و راحتی داشته باشند. البته واضح

است که مؤمن بی‌چهارچوب نیست، مؤمن در گناه شرکت نمی‌کند، اگر مؤمن ببیند مسیر خطاست، حداقل

آن است که در جلسه‌ی گناه شرکت نمی‌کند، این‌طور نیست که بگویند مؤمن التقاطی یا لاابالی است، اما

این‌گونه هم نیست که بطور مستمر گیر دهد. بعضی چیزها واجبات است، جاهایی اصلیات است، جاهایی

کلیات است.

امام صادق علیه السلام راجع به موضوع «ولایت» صحبت می‌کردند، هنگامی که پسر حضرت آمدند، امام

صحبت خود را قطع کرد، موضوع را عوض کرد.

این یعنی الآن شرایط هدایت این شخص نیست؛ موضوعی مهم‌تر از ولایت که نداریم، ولی الآن شرایط

آن نیست.

[ربط این بحث به موضوع، در جلسه بعد به آن اشاره می‌شود]

زندگی مؤمن پر از شکست‌های مقطعی است

زندگی مؤمن مملو از شکست است، البته شکست‌های مقطعی. همانطور که عرض کردیم، موضوع شکست کلی نیست.

مؤمنی که واقعاً مؤمن باشد، اگر قرار باشد او را در نهایت کنار کنار فرعون قرار دهند که دین او به درد نمی‌خورد. اگر اینگونه باشد این دین به چه دردی می‌خورد! پس معلوم است که آن پیامبر طبیبِ نفوس نبوده است، لذا او را نمی‌گوییم. اما مؤمن، در زندگی عادی، پر از محرومیت، پر از شکست و پر از گرفتاری است. البته وقتی «گرفتاری» می‌گوییم، شاید در ذهن شما فقر و بیماری بیاید؛ اما جلوتر توضیح خواهیم داد که ثروت و سلامتی هم گرفتاری است.

مؤمن دائماً در گرفتاری است؛ که گرفتاری او انواع دارد و باید شکست بخورد تا پیروز شود. فردی که مربی بالایی سر او است و وزنه می‌زند، در عین حال آن مربی فریاد می‌زند. این از مهربانی آن مربی است که این کار را می‌کند، چون دل این مربی برای این فرد می‌سوزد، می‌خواهد این بچه را به تیم ملی کذا بفرستد، به فلان المپیک برساند؛ لذا وقتی فریاد می‌زند، گلوی خود را فشار می‌دهد، چون دل او برای این فرد می‌سوزد.

هر کسی که ورزشکار است، حتماً تجربه‌ی مصدومیت دارد. یک قهرمان المپیک پیدا کنید که مصدومیت نچشیده باشد. یک ورزشکار رزمی پیدا کنید که قبل از کمر بند مشکی، نقطه‌ای از بدن او درد نیامده باشد. اصلاً نمی‌شود!

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» [13] می‌فرماید ما انسان را در رنج آفریدیم.

طرف می‌پرسد: پس چرا ما فکر می‌کردیم مؤمن شکست نمی‌خورد؟ می‌گوییم شما آن کار آخر را با این شکست مقطعی قاطی کردید.

منطق دین در شکست و پیروزی

برگردم به آن مثال، مثال بنده این بود: شخصی بود، می‌خواستند برای او عروسی بگیرند. او می‌گفت: «امشب حاج آقا فلان است، فردا شب حاج آقا بهمان». سه ماه منتظر بودند ایشان وقت بدهد. حالا نه منبری بود، نه مدّاح. والدین دو طرف می‌گفتند چه روزی وقت دارید ما برای خودت عروسی بگیریم؟ اما او همیشه در هیئت بود!

یک اتفاقی افتاد، دچار بدهکاری بسیار زیادی شد، چون خطا کرده بود، بدون مشورت می‌خواست کاسبی کند، کار را بلد نبود، خوب و بد کار را نمی‌دانست.

مثلاً اگر الآن شما یک سنگ به من بدهید، من نمی‌دانم این قرمز است، شیشه‌ی قرمز است؟ یا قوت سرخ است؟ عقیق قرمز است؟ من نمی‌دانم عقیق پانصد ساله است یا شیشه‌ی شش ماهه است؟ چقدر قیمت دارد؟ این فیروزه‌ی عجمی سه میلیاردی است یا سنگ رنگ‌شده‌ی هزار و پانصد تومانی؟ نمی‌توانم تشخیص بدهم.

به من می‌گویند وقتی نمی‌توانی تشخیص دهی، زیاد ضرر می‌کنی، این کار را نکن. این شخص گوش نکرد، رفت و یک کاسبی راه انداخت و شکست خورد؛ گفت: من دیگر... این همه من به امام حسین علیه السلام گفتم...

تو آدم هستی و این دنیا محل شکست است، تازه اگر وظایف خود را انجام داده باشی! ضمن اینکه تو که در آن کار هیچ‌آشنایی هم نداشتی! این آقا می‌گفت من برای امام حسین نذر کردم که ده درصد درآمد را می‌خواهم برای روضه شما خرج کنم!

مگر امام حسین علیه السلام نعوذ بالله نوکر تو بود؟ تو از آن شغل اطلاعات نداشتی!

یک جنسِ تقلبی به او داده بودند، مثلاً یک میلیون ارزش داشت، با او دو میلیارد حساب کرده بودند. لذا دیگر نمی‌تواند بفروشد، بنابراین ضرر کرد، در نتیجه مال از دست رفت!

گفت: من دیگر هیئت نمی‌روم!

این بنده‌ی خدا مسیر را غلط رفته بود. ولی مثالی می‌زنم که مسیر را غلط نرفته است.

روزی که بندر شهید رجایی که ناگهان آتش‌سوزی رخ داد،... نمی‌دانیم که آیا کارِ اسرائیل بود یا نبود، همان‌جا میلیاردها میلیارد جنس موجود بود، ناگهان سوخت.

کسی خبره است، کارشناس ارشد است، آموزش‌دیده است، ناگهان بندر آتش گرفت! اینجا دیگر این شخص مقصر نبود. این شخص هم نمی‌تواند بگوید نذر کرده بودم که مال خود را با امام حسین علیه السلام شریک کنم...

اولاً تو نذر کردی، اما از کجا معلوم امام حسین علیه السلام قبول کرده باشند؟!

تا روزی که خیال می‌کنیم امام حسین علیه السلام هم مثل خودمان یک گدایی است که اگر به ایشان بگوییم ده درصد مالم را می‌دهم، خوشحال می‌شود...

امام حسین علیه السلام حتی آخرین فرزند خود را هم سرِ دست گرفته است؛ بعد تو می‌خواهی با ده درصد، امام حسین علیه السلام را وارد معامله کنی؟

اولاً معلوم نیست این شراکت را قبول کند، ثانیاً چه کسی گفته علامتِ قبولی این است که تو حتماً سود کنی؟ بدانید این فکرِ یزید و قاتلِ حضرت زهرا سلام الله علیها است!

در یاد دارید که عرض کردم آیاتی هست، الآن مفسر نوشته، وقتی نگاه می‌کنید، فکرِ یزید است... گاهی بین ما هم هست...

من جنگِ خندق را برایتان تعریف کنم، درست هم می‌گویم؛ او آمد، فریاد زد و گفت: صدایم گرفت، یکی بیاید با من بجنگد! هر کس بیاید، او را به بهشت می‌فرستم! حوری نمی‌خواهید؟ هر کس حوری می‌خواهد بگوید که او را به بهشت بفرستم...

این طور مسخره می کرد...

امیرالمؤمنین علیه السلام به میدان رفت. این ها آماده نبرد شدند.

چه کسی ضربه اول را زد؟ عمرو!

سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام شکافت، خون فواره کرد، محاسن شریف امیرالمؤمنین علیه السلام

با لخته خون حضرت خضاب شد.

فرض کن من قصه را تعریف می کنم، وقتی آن زمان که شمشیر را به فرق مبارک علی بن ابی طالب علیه

السلام زد، حضرت شهید می شد. آیا آن علی بن ابی طالب در ذهن شما با این علی بن ابی طالبی که الآن

قبول دارید، فرق می کرد؟

شما علی پیروز را قبول دارید یا علی بن ابی طالبی که خود خود حق است؟ «عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ

عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»، شما امیرالمؤمنینی را قبول دارید که ملاک حق است یا کسی که همیشه پیروز

است؟

گاهی حواس ما نیست و فکر می کنیم چون حضرت پیروز است ایشان را قبول داریم، که این تفکر خیلی

خطرناک است؛ این فکر یزید و قاتل حضرت زهرا سلام الله علیها است.

جلسات بعد عرض می کنم که گاهی آخوند با سیصد کتاب، همان حرف یزید را زده است، گفته: چون

پیروز شد، حق است!

اگر آن روز « عمرو» ضربه را می زد و امام علیه السلام شهید می شدند؟ شما می گفتید «جانم به عمرو»؟!

آیا شما می گوئید من طرفدار پیروز هستم؟ یا طرفدار حق هستید؟!

برادران اهل سنت ما نوعاً طرفدار پیروز هستند، که بعداً عرض می کنم که این فکر یزید است، دانسته یا

ندانسته، مقلد یزید هستند؛ این موضوع به من ربطی ندارد که آیا می دانند یا نمی دانند.

جلوتر برای شما منبع می آورم و می خوانم. مناظره ی زینب کبری به عنوان نماینده ی فکر مکتب اهل بیت

علیهم السلام را در دیدگاه قرآن می خوانیم، فکر یزید را هم می خوانیم.

اگر در جنگِ خندق «عمر بن عبدود» پیروز می‌شد، بعد از آن «حضرت عمر بن عبدود» می‌شد؟! خیر، شما این‌گونه نیستید.

مگر قمر بنی هاشم علیه السلام آب آوردند که شما بیچاره ایشان هستید؟ مگر ایشان در آب آوردن شکست نخوردند؟ مگر برای شما تفاوتی کرد؟ ایشان چند مرتبه آب آوردند، مرتبه‌ی آخر آب نیاوردند... آیا برای شما فرق کرد؟

اتفاقاً همه باب الحوائج‌هایمان آن کسانی‌اند که بلاکش بودند. هم موسی بن جعفر علیه السلام، هم قمر بنی هاشم علیه السلام، هم شیرخواری که تشنه شهید شد.

شیعیانِ اهلِ بیتِ علیهم السلام، ابداً طرفدارِ پیروزِ ماجرا نیستند، طرفدارِ محقِّ ماجرا هستند. اگر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در قلعه را کردند برای ما مولا هستند، اگر زیرِ درِ قلعه‌ی خیبر تیر باران می‌شدند هم مولای ما بودند.

شما هم در موردِ حضرتِ عباس علیه السلام غیر از این نمی‌گویید، با افتخار می‌گویید شکست خوردند، آن بی‌دست، دستگیرِ همه‌ی عالم شدند.

نام این بحث «الهیاتِ شکست» است. منطقِ دین در شکست و پیروزی با منطقِ اهلِ دنیا فرق دارد. اگر من این موضوع را ندانم، یک ضرر می‌کنم، حالا یا کم‌کاری کرده‌ام یا کم‌کاری نکرده‌ام، ناگهان به من برمی‌خورد که این چه خدایی است؟!

بلکه خیلی جاها شما خطا هم نکرده باشید، این دین برای رشدِ شما، شما را دچارِ «تحمّلِ شکست» می‌کند.

تحمل شکست برای رشد

یک بیت بخوانم از سید باقر هندی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «وَحَبَاهُ بِكُلِّ فَضْلٍ عَظِيمٍ»، خدا هر چه داشت را به علی داد، ولی «وَبِمَقْدَارٍ مَا حَبَاهُ ابْتِلَاءٌ» همه را بین در و دیوار از ایشان گرفت؛ یعنی نمی شود بدون ابتلا «حیدرِ کُزار» باشی!

اگر بزرگ ترین انسان روی زمینی هستی... هیچ آدمی در این عالم وجود مثل امیرالمؤمنین علیه السلام از دست نداده است.

بعد من گنج را ببین که شیعه ای این آقا هستم، اگر به یک بیماری مبتلا شوم و ندانم باید چکار کنم، با خدا دعوایم می شود! یعنی درواقع خدای متعال می خواسته ما را تکان بدهد. نمی دانستم چه دعایی کنم!

مادر بنده بیمارستان بود، یک خطای پزشکی اتفاق افتاد، اشتباهی یک رگ را زدند، پزشک او خیلی متخصص و درجه یک بود، چهره ی ماندگار بود... زمانی تلویزیون چهره ی ماندگار داشت، «برجستگان نمره یک هر رشته»... در آنجا آن پزشک جراح در رشته ی مغز و اعصاب، چهره ی ماندگار شد. پزشک ایشان به خود من گفت که اشتباه شد، ایشان دیگر یا به هوش نمی آید و می میرد، یا از گردن به پایین فلج و نابینا می شود؛ یکی از این دو حالت!

مادر ما هم خیلی مناعت طبع داشت، در این حالت باید دیگران کارهای او را انجام می دادند.

در آن چند روز یک لحظه دیدم که ما چقدر بیچاره ایم! به معنای هیچ چیزی نیستیم!

زمانی می گویند دعا کن، دعای تو مستجاب است...

من به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفتم و عرض کردم: یا صاحب الزمان! من الآن عرضہی دعا کردن ندارم، اگر بگویم زنده بماند و نابینای از گردن به پایین فلج! خودش خیلی اذیت می شود... از طرفی هم بچه نمی تواند بگوید مادرم بمیرد!

بچه هم نمی تواند بگوید: خدایا، مادرم بمیرد؟ گفتم؟ من نمی دانم چه بخواهم...

اصلاً تو بگو دعا مستجاب است، ولی من چه بخواهم؟

مسلماً قرار هم بر این نیست که همه ی کائنات را بهم بزنید، فیلم دنیا را برگردان عمل جراحی از اول... نداریم!

دیدم حتی نمی توانم دعا کنم، خدا چطور باید به من بفهماند که تو نمی توانی حُسنِ عاقبت و پایانِ کارِ یک چیز را تشخیص بدهی.

من هر روز صبح ساعت پنج، یک ساعت بر سرِ مزار شهدا، گلزارِ شهدا... یا یکی از امامزاده های تهران می رفتم، سپس به بیمارستان می رفتم، ولی نمی دانستم چه بخواهم.

ابتلائات سنگین و حضرت ایوب سلام الله علیه

«داستان حضرت ایوب»

حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام در فشارِ روزگار له شد، فرزندان ایشان از دنیا رفتند، کشته شدند، اموال فراوان از دست رفت، آدمِ آبرودار بدهی سنگین آورد، بگونه‌ای مریض شد که نمی‌توانست تکان بخورد، همسر ایشان رفتند تا کارگری کنند، اما به دروغ، با حرف زشتی او را بدنام کردند...
ما این طور هستیم؛ گاهی کسی در کنارمان ضربات متعددی می‌خورد، ما شروع می‌کنیم ملامت کردن؛
نعوذ بالله.

حالا حضرت ایوب این طور شد... گاهی کسی خطا هم کرده است، اما حضرت ایوب علیه السلام خطا هم نکرده است. شما منطق ایشان را ببینید؛ این قرآن را خدا برای ما فرستاده است. حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام آن جا چه گفتند؟

به خدای متعال عرض کرد: «رَبِّ اُنِّي مَسْنِي الصُّرُ» [14]... خدایا! می‌بینی که من نهایت بیچارگی هستم،
«وَأَنْتَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ»... من هم می‌دانم تو ارحم الراحمین هستی، ولی من چه بخواهم؟ الآن باید چکار کنم؟

خود اینکه انسان بخواهد به این جا برسد، خیلی قیمت دارد...

بعد وقتی خدا می‌خواهد راجع به این ایوب صحبت کند، پایان کار ایوب فرمود: «نِعْمَ الْعَبْدُ» [15] است.

امیرالمؤمنین سلام الله علیه و ابتلائات سنگین

در جایی مانند بدر و احد و خندق، دستور جنگیدن است، در جایی هم خدای متعال می‌فرماید: علی جان! خیلی به خانم‌ها حساس هستی؛ ...

این که دست کسی به پای یک زن یهودی خورد تا خلخال او را باز کند، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: اگر مرد بمیرد، نباید او را ملامت کرد!

به یک جهاتی که من در همین بحث ان شاء الله یکی از جهات آن و منطقی قرآنی آن را عرض خواهم کرد، خدای متعال می‌فرماید: علی جان! تو باید بایستی و ببینی به سمت فاطمه هجوم می‌برند... این جا اتفاقاً تو نباید شمشیر بکشی.

والله خداوند از همه‌ی عالم نسبت به این بنده‌ی خود امیرالمؤمنین علیه السلام ارحم الراحمین تر است... حضرت ایوب سلام الله علیه هم گفت «وَأَنْتَ أَزْهَمُ الرَّاحِمِينَ»، خدا نسبت به همه‌ی ما ارحم الراحمین است، ولی رحمت خدا به امیرالمؤمنین قابل قیاس با ما نیست... برای اینکه آن حیدر کُزار به مقاماتی برسد که اصلاً کسی فکر نمی‌کند، چون همانطور که واضح است مسابقه‌ی ما با امیرالمؤمنین سلام اله علیه نیست... یکی از جهات آن هم این است که برای اینکه حضرت زهرا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما بتوانند قیامت دست ما را بگیرند.

پس علی جان! اینجا هجوم می‌آورند و تو را می‌کشند؛ اما تو باید این جا باید صبر کنی.

ما همه‌ی حاجات خود را نمی‌گیریم، علت چیست؟

نمی‌شود که من هیئتی باشم و با اولین شکست و بیماری و ضرر و اولین... بگویم سه مرتبه خواسته‌ام...

توجه کن! آن امامی که ضریح او را می‌گیرید، خودش قهرمانِ بلاست!

البته، اگر به ضررمان نباشد بعضی اوقات آن چیزی که می‌خواهیم را به همان شکل به ما می‌دهند، اما خیلی اوقات چیزهایی که می‌خواهیم به ضررمان است.

یک دختر و پسر همدیگر را می‌خواهند، پدر و مادر دو طرف مخالف هستند، این‌ها زمین و آسمان را بهم می‌دوزند تا به هم برسند. وقتی بهم رسیدند؛ سه سال دادگاه می‌روند که از یکدیگر جدا شوند!

حالا نمی‌گوییم همیشه اینطوری می‌شود، گاهی ما یک چیزی را که دلمان خیلی می‌خواهد، بعداً می‌بینیم وکیل گرفته‌ایم تا بتوانیم بنحوی از دست آن خلاص شویم!

آن چیزهایی که ما دلمان می‌خواهد، با آن چیزهایی که واقعاً به نفعمان هستند لزوماً یکی نیستند. خیلی اوقات آدم بیمار، آن چیزی را که برای او بد است را می‌خواهد. آدمی که قند دارد، شیرینی می‌خواهد. اگر قرار بود آنچه میل داریم به نفعمان بود که کلاً خدا می‌فرمود: به شهوترانی خود پیردازید، عاقبت به خیر می‌شوید!

خیلی اوقات آن چیزی که میل داریم برایمان خوب نیست، یا باید شکل آن را، یا محدوده آن را، یا فاز آن را، یا ریتم یا آداب آن را عوض کرد.

آیا مؤمن در مقطعی شکست می‌خورد؟ البته که شکست می‌خورد. اصلاً مؤمنی نیست که شکست نخورده باشد.

برای چه داری این حرف را می‌زنی؟

من یک مثال اربعینی بزنم، ان شاء الله از حضرت زهرا سلام الله علیها اربعین خود را بگیریم، بعد روضه بخوانم.

ما معمولاً وقتی می‌خواهیم به سفر برویم، اگر انتخاب با ما باشد، می‌گوییم: این پرواز «فرست کلاس» هم دارد؟ هتل آن چند ستاره است؟

طبیعتاً آدم‌ها رفاه را بیشتر از سختی می‌پسندند.

بعد می‌گویند می‌خواهیم اربعین کربلا برویم؛ چه کفشی بپوشیم که پایمان کمتر تاول بزند؟

یعنی از قبل می‌داند که پای او تاول خواهد زد.

می‌گویم قرار است به کجا بروید که این همه تو زحمت می‌افتی؟! مخصوصاً کسانی که توفیق دارند و مسیر را پیاده می‌روند؛ البته پیاده‌روی از خانه تا حرم و برگشت تا خانه است، منتها چون ما توان نداریم، یک تکه از مسیر را مثلاً نجف تا کربلا می‌رویم، ائمه‌ی ما با اینکه مرکبِ خوب داشتند، برای موسم حج، از خانه‌شان تا کعبه، و از کعبه تا خانه‌شان پیاده می‌رفتند.

همه می‌دانند که در ایام اربعین بازارِ فروشِ چیزهایی داغ است، چون از قبل می‌دانند در یک مواردی به سختی خواهند افتاد.

خسته به کربلا رسیده است، از دور گنبد را نگاه می‌کند، معمولاً... ان شاء الله خدا روزی کند که اولین دعايمان دعایِ فرجِ امامِ زمانِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد... همان دعاهايِ اول می‌گوید: اربعینِ سالِ بعد...

اگر فردی این آمادگی را نداشته باشد و او را به سفر اربعین ببرند، با دیگران دچار نزاع خواهد شد، زیرا نظم حاکم در آنجا به شکلی متفاوت است.

وقتی بدانیم سختی در کار است

اما وقتی می‌دانید سختی‌هایی وجود دارد، خود را آماده می‌کنید. یک جهت این بحث برای ما این است... جهت دیگر فهم ماجرای فاطمیه است، از جهتی دیگر، فهم رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و از جهتی دیگر فهم آیات قرآن کریم است.

در جلسه‌های بعد به این مسائل می‌رسیم.

اما یکی از جهات مهم این است که ما باید بدانیم که اصلاً در این دنیا «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» [16] خداوند برای اینکه ما رشد کنیم، آمرزیده شویم، پاک شویم، سبک شویم که بتوانیم بپریم؛ سختی و شکست را به ما می‌چشانند؛ چه بخواهیم و چه نخواهیم، این امری قطعی است. این گونه نیست که من به امام رضا علیه السلام توسّل کنم و حتماً آن چیزی که می‌خواهم به همان شکل اجابت شود. «ابوبصیر» سؤالی راجع به حضرت موسی علیه السلام مطرح کرد، من کاری به اصل سؤال ندارم، بلکه به بخشی از آن کار دارم که به بحث ما مرتبط است.

«داستان ابوبصیر»

«ابوبصیر» نابینا بود. ما در فارسی «نابینا»، یا مؤدبانه‌تر «روشندل» می‌گوییم، عرب «ابوبصیر» می‌گوید. «ابوبصیر» نزد امام صادق علیه السلام آمد و سؤالی پرسید. گفت: من نابینا هستم و شما هم امام صادق علیه السلام هستید... اراده کردن و تکان دادن دست هم لازم نیست.

برای امام صادق علیه السلام زحمت ندارد، حضرت کاری کردند که چشم ابوبصیر بینا شد. برای اینکه شما متوجه شوید، من می‌گویم «حضرت دست خود را تکان داد»؛ در متن روایت حتی این نیست؛ لازم نیست این قدر هم زحمت بکشند. امام نماینده‌ی «كُنْ فَيَكُونُ» [17] است، علامه طباطبایی ذیل بحث امامت در آیه ۱۲۴ سوره بقره مفصل بحث کرده‌اند که اراده امام نیازی به این گونه امور ندارد.

ابوبصیر عرض کرد: می بینم!

امام فرمود: ابوبصیر! تو نباید ببینی.

ابوبصیر عرض کرد: چشم!

بعد از آن دوباره ندید. یعنی درواقع حضرت به او فرمودند که رشد تو در این است که نبینید.

طرف ازدواج کرده بود مادر زنی داشت... گاهی هم مادرشوهرها این طور هستند... یک مادر زن خیلی

بی ادبی می کرد، او را بیچاره کرده بود.

این شخص نزد استاد معنوی خود رفت و گفت: من طلاق بگیرم یا چه کنم؟ این مادرزن مرا بیچاره کرده

است. مقابل مردم، بقال محل، نانوائی محل... همه به من اشاره می کنند و می گویند فلانی مادر زن ذلیل

است...

استاد گفت: تو باید به کمالاتی دست یابی که صبر بر کار بد این زن...

البته آن شخص ظالم بیچاره خواهد شد... این مسلم است که یزید و عبیدالله بن زیاد بدبخت شدند؛ ولی

با ظلم آن ها جناب حرّ سلام اله علیه که در لشکر امام حسین علیه السلام بود پرید، جناب زهیر سلام الله

علیه پرید... آن ها بدبخت شدند، اما رشد تو در تحمل زخم زبان او است.

جلوتر عرض خواهم کرد که خداوند این دنیا را این گونه قرار داده است، زور کسی هم نمی رسد که بگوید

مدل و سَبک آن را عوض کن؛ همین است!

منظور از کمال اهل بیت علیهم السلام چیست؟

این که می گویم اشتباه برداشت نشود؛ ما سیر کمال اهل بیت علیهم السلام را نمی فهمیم.

یعنی شما در هواپیما نشسته ای و هواپیما با سرعت ۷۰۰ کیلومتر بر ساعت حرکت می کنید، سپس سرعت

هواپیما ۹۰۰ کیلومتر می شود؛ اگر شما از پنجره نگاه کنید چیزی تشخیص نمی دهید، یعنی چشم و حس

ما تمایز بین حرکت ۷۰۰ کیلومتر در ساعت و ۹۰۰ کیلومتر در ساعت را تشخیص نمی دهد، در حالی که

هواپیما سرعت خود را زیاد می کند.

ما سیر کمال اهل بیت علیهم السلام را تشخیص نمی‌دهیم. نقطه شروع ایشان از اوج همه بالاتر است، اما خودشان نسبت به خودشان سیر و حرکت به سمت کمال دارند.

یعنی فکر نکنید می‌گوییم در کنار من در حال حرکت است، بلکه سرعت آن بزرگواران آن قدر بالاست که من نمی‌فهمم، اما خودشان نسبت به خودشان مدام سرعت پیدا می‌کند.

در روایت آمده است که امام حسین علیه السلام به کمالاتی نمی‌رسد (که آن کمالات فقط مختص امام حسین علیه السلام است) مگر با این مدل شهادت.

وقتی خداوند کمال علی بن ابیطالب علیه السلام را در چنین ناکامی دید که مقابل چشم ایشان همسر ایشان را بزنند، و کمال سیدالشهداء علیه السلام را این گونه قرار داده است که فرزندان حضرت مقابل چشم ایشان شهید شوند، تکلیف ما روشن است؛ یعنی کار من سخت نیست، ابتلا و گرفتاری ما اصلاً پیچیده نیست، اصلاً چیزی نیست.

معنای تأسی

«تأسی» یعنی چه؟

چرا برخی به باشگاه می‌روند؟ چون ورزش کردن به تنهایی در خانه سخت است، اما در باشگاه چند نفر
پر انگیزه را می‌بینند، آن‌ها هم تشویق می‌شوند.

وقتی همین شخص در خانه تنها بود، نیم کیلو به او فشار می‌آورد، اما در باشگاه جلوی دیگران خجالت
می‌کشد؛ به این کار تأسی می‌گویند، یعنی کسی که زیر بار فشاری و مصیبتی است...

وقتی بیمارستان می‌روید، گاهی انسان درد خود را فراموش می‌کند؛ این تأسی است.

اگر انسان احساس کند فقط من درد دارم، بی‌طاقت می‌شود؛ اما وقتی به بیمارستان می‌رود و درد دیگری
را می‌بیند، می‌گوید من که مشکلی ندارم!

یک معنای تأسی به اهل بیت علیهم السلام همین است. لذا روضه از جهت روانی و روانشناختی نیز مهم
است، زیرا وقتی مصیبت‌های آن بزرگواران را می‌خوانید، خواهید دید که مصیبت ما در مقابل مصیبت آن
بزرگواران چیزی نیست.

من همسری مثل همسر او، فرزندی مثل فرزند او ندارم که از دست دادنشان این قدر مهم باشد. اینطور
انسان می‌گوید او از دست داد و در این عالم هیچ اتفاقی نیفتاد، او هم رشد کرد؛ لذا انسان راحت تحمل
می‌کند.

روضة و توسل به حضرت زهرا سلام الله علیها

ما یک باب الحوائجی داریم که روضه او بسیار سخت است، یعنی شما می‌دانید که بعضی از روضه‌های فاطمیه اینطور است که انسان باید دهان خود را ببندد و لال شود و بعضی از حرف‌ها را برای پروراندن روضه و برای گریه مستمع نزند؛ زیرا کسان دیگری هم در جلسه حضور دارند.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به جلسه‌ی ما نگاه می‌کنند، هر حرفی قابل بیان نیست و آن حضرات نیز گله خواهند کرد. لذا این روضه، روضه‌ی سختی است. ولی چون خود بنده گرفتار و گدایِ در این خانه هستم، این روضه را با لفافه و در پوشش می‌خوانم.

به امیرالمؤمنین علیه السلام ظلم‌های فراوانی شده است، حضرت فرمودند: «لَقَدْ ظَلِمْتُ عَدَدَ الْحَبْرِ وَالْمَدَرِ» [18]... به اندازه‌ی ریگ‌های بیابان و قطرات باران به من ظلم شده است... گاهی تعداد این ظلم‌ها زیاد است و گاهی هر یک از آن ظلم‌ها هم زیاد است...

امام هادی علیه السلام به ایشان عرض کردند: «أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ» [19]... یعنی ظلمی که به شما شده است، به هیچ‌کس دیگری نشده است؛ اینجا منظور از نظر بزرگی ظلم است.

ما اندازه‌ی این ظلم‌ها را درک نمی‌کنیم که یعنی چه؛ خود امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند: هنگامی که دادگاه قیامت برپا شود...

همیشه بزرگ‌ترین ظلم، بزرگ‌ترین متهم، و مظلوم‌ترین فرد، در ردیف اول قرار خواهد گرفت؛ یعنی ردیف اول یک مظلوم بزرگ دارد و یک ظالم بزرگ دارد.

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند اولین دادگاه برای من است.

عبارت حضرت عجیب است، فرمودند: «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو» [20] من اولین کسی هستم که در دادگاه خدا، می‌خواهم به همه‌ی عالم بگویم که این‌ها مرا از پا درآوردند... لذا روی دو زانو بلند می‌شوم و با صدای بلند

فریاد می‌زنم، «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجْثُو بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»... اولین کسی که داد می‌زند و

می‌گوید این‌ها خیلی به من ظلم کرده‌اند، من هستم...

من حالا جلوتر اشاره خواهم کرد، جای روضه جایی است که من مجبور هستم فقط اشاره کنم، نمی‌توانم

بیشتر بگویم.

موضوع این ظلم چیست؟ وگرنه به شما که زیاد ظلم شده است!

امام صادق علیه السلام فرمودند موضوع اولین دادگاه قیامت «محسن بن علی» است...

حال من در لفافه عرض می‌کنم، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه یک لحظه نگاه کردند و دیدند زهرای

اطهر سلام الله علیها زیر دست و پا هستند... برای آقای که فرمودند اگر به پای زن یهودی کسی دست بزند

و خلخال را بردارد، مردن کم است و ملامت نمی‌شود...

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... من اول به همین آقازاده توسل کنم...

اگر یک آیت الله بخواهد روضه بخواند، این طور روضه می‌خواند...

به حضرت محسن خطاب کرده است که وقتی مادرِ تو را زدند، جلوی چشم برادران و خواهرانت زدند؛ امام

حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و حضرت زینب سلام الله علیها هم دیدند. آن‌ها دیدند چه

اتفاقی رخ داد. ولی تو یک تفاوت داری، «وَأَسَيْتَ أُمَّكَ فِيمَا قَدْ أَلَمَّ بِهَا»، [21] آن چیزهایی را که امام حسن

و امام حسین علیهما السلام دیدند، تو چشیدی و با مادرت مواسات کردی... درد را تقسیم کردی... «حَتَّى

بِقَبْرِكَ إِذْ تَخْفَى مَعَانِيهِ» حتی قبر تو هم مانند قبر مادرت مخفی است...

در این عالم هر کسی زمین بخورد «یا علی» می‌گوید. اما هنگامی که ناموس امیرالمؤمنین علیه السلام

به زمین افتاد، دلش سوخت و نخواست امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا بزند... حیا کرد... فرمود: «آه يَا

فِصَّةُ! إِلَيْكَ فَحُذِنِي وَاللَّهِ قُتِلَ مَا فِي أَحْشَائِي» [22]... امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا نزد...

یک مجتهد دیگر این‌جا این طور زبان حال گفته است؛ می‌گوید: این‌جا حضرت زهرا سلام الله علیها به

پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره کردند و فرمودند: بله، من علی را صدا نکردم... چه بگویم؟!...

به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کنند که «وَعَيْنُ الْفَارِسِ الْمَغْوَارِ تُغْضِي» بابا! هنگامی که علی را می کشیدند، برگشت و دید من زیر دست و پای هستم، چشم خود را بست و سر خود را برگرداند... «وَيَسْمَعُ صَرَخَتِي» ولی وقتی من ناله زدم، شنید... «وَصَدَى شَجَايَا»... به فضا گفتم: محسنم را کشتند... علی شنید...

منابع:

[1]- سورة مبارکه غافر، آیه 44.

[2]- سورة مبارکه طه، آیات 25 تا 28.

[3]- الصّحيفة السّجّادیّة، صفحه 98.

سوره مبارکه محمد، آیه 7 (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنَصُّرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ). [4]

سوره مبارکه آل عمران، آیه 160 (إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ^ط وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ^ط وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ). [5]

[6] . سورة مبارکه مجادله، آیه 21 (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)

[7] . سورة صافات، آیه 173

[8] . سورة غافر، آیه 51 (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)

[9] . سورة آل عمران، آیه 21 (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ

بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)

[10] . الكافي، جلد ٤، صفحہ ١٢ (عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الثَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ الْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ .)

[11] . سورة مبارکہ یوسف، آیه 108 (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ^ط وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ)

[12] . سورة مبارکہ انسان، آیه 3

[13] . سورة مبارکہ بلد، آیه 4

[14] سورة مبارکہ انبیاء، آیه 83 (وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِي الصُّرُ وَآتَتْ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ)

[15] . سورة مبارکہ ص، آیه 44 (وَوَخَّذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرُبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ ^ط إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ^ع نِعْمَ الْعَبْدُ ^ط إِنَّهُ أَوَّابٌ)

[16] . سورة مبارکہ بلد، آیه 4

[17] . سورة مبارکہ یس، آیه 82 (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)

[18] . الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، جلد ١، صفحه ١٢٤

زيارت پنجم اميرالمؤمنين سلام الله عليه. [19]

[20] صحيح البخاري، جلد 5 ، صفحه 75 (حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّقَاشِيُّ، حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: حَدَّثَنَا أَبُو مَجْلَزٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أَوَّلُ مَنْ يَجْتُمِعُ بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمَنِ لِلْخُصُومَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ: وَفِيهِمْ أَنْزَلْتُ: {هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ} [الحج: 19] قَالَ: " هُمُ الَّذِينَ تَبَارَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ: حَمْرَةٌ، وَعَلِيٌّ، وَعُبَيْدَةُ، أَوْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْحَارِثِ، وَشَيْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، وَعُتْبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ ")

[21] المحسن السبط مولود أم سقط، صفحه 566

[22] عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، جلد ١١، صفحه ٩٤١